

بازتاب علم نجوم در شگردهای تصویرگری خاقانی

محمد بهنام فر*

استادیار دانشگاه بیرجند

محمدعلی محمدی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد سراوان

چکیده

خاقانی یکی از بزرگ‌ترین چکامه‌سرایان ادب پارسی در قرن ششم است. یکی از بارزترین ویژگی‌های سبکی این عصر - که بیشتر در بین شاعران آذربایجان دیده می‌شود - استفاده گسترده از انواع علوم و فنون روزگار - از جمله نجوم - می‌باشد. خاقانی که علم نجوم را تمام و کمال فرا گرفته بود، با پشتوانه استعداد سرشار، معلومات گسترده، ذهن وقاد و طبع روانش، با استادی و مهارت بی‌نظیر خود از مجموع اصطلاحات، احکام و ظرافت‌های این علم در تصویرگری استفاده کرده است. تلفیق باورها و اصطلاحات نجومی با اعتقادات دینی و اساطیری همراه با رعایت انواع تناسب‌های لفظی و معنایی و ترفندهای زیباسازی کلام، گاهی آن‌چنان هنری و شگفت‌انگیز است که خواننده را مات و مبهوت می‌کند و در برابر هنرنمایی و سحر قلم او تسلیم می‌سازد.

این مقاله کوشیده است تا بر پایه دقت در ژرف‌ساخت هنری و زیباشناختی شعر خاقانی پاره‌ای از تصاویر شعری او را که ملهم از اصطلاحات و احکام نجومی است، بررسی و تحلیل نماید و میزان، چگونگی و شگردهای استفاده شاعر بزرگ شروان از این باورها و اصطلاحات را در تصویرسازی نشان دهد.

کلیدواژه‌ها: خاقانی، دیوان خاقانی، علم نجوم، تصویرگری.

* m_behnamfar@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۲/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۳/۱۷

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، س ۱۷، شماره ۶۶، زمستان ۱۳۸۸

مقدمه

قرن ششم هجری یکی از دوره‌های پربار شعر و ادب فارسی است و شاعران و نویسندگان نامداری در این عصر پا به عرصه وجود گذاشته‌اند. یکی از شاعرانی که در این دوره در قصیده و غزل جایگاه ممتازی دارد، خاقانی است. خاقانی هر چند به واسطه استفاده بیش از حد از تشبیهات و استعارات دور از ذهن و به کارگیری باورها و اصطلاحات علمی، همراه با ترکیبات بدیع و هنری با پشتوانه فرهنگی وسیع، آن‌چنان‌که شایسته اوست، در بین توده مردم جایگاهی نیافته و با عنوان شاعری دیرآشنا و شاعر خواص شناخته شده است، اما از نظر ترکیب‌سازی و تصویرآفرینی شاعری بی‌نظیر و استادی مسلم است، تا حدی که برخی از صاحب‌نظران او را «شدیدالتأثیرترین شاعر ادب فارسی نامیده‌اند» (معدن‌کن، ۱۳۸۷: ۲).

از طرفی خاقانی در عصری زندگی می‌کند که شاعری شرایط سنگین و دشواری دارد، یکی از این شرایط احاطه شاعر بر علوم متداول روزگار و کاربرد آن‌ها در شعر است (صفا، ۱۳۶۲: ۵۸) و به قول نظامی عروضی شاعر باید: «در انواع علوم متنوع باشد و در اطراف رسوم مستطرف، زیرا که چنان‌که شعر در هر علمی به کار همی شود، هر علمی در شعر به کار همی شود» (نظامی عروضی، ۱۳۶۴: ۴۷). شاید یکی از دلایل این امر آن است که در این دوره قصیده‌سرایی به نقطه پایانی خود نزدیک شده و شاعران قبلی گفتنی‌ها را گفته‌اند، لذا شاعران در پی استفاده از شگردها و مضامینی هستند که در شعر قدما سابقه نداشته باشد تا بدین وسیله بتوانند شیوه تازه‌ای را در حوزه قصیده‌سرایی ایجاد کنند و خاقانی یکی از شاعرانی است که «با تجدیدنظر در حوزه تصاویر شاعرانه و خیال شعری سبب می‌شود که شعر او تا مدت‌ها از محدودیت شاعران اواخر قرن پنجم رهایی یابد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۴۷). یکی از این شگردها استفاده از علوم و دانش‌های رایج روزگار است، چنان‌که خاقانی خود در جایی می‌گوید:

پادشاه نظم و نثرم در خراسان و عراق که اهل دانش را ز هر لفظ امتحان آورده‌ام
منصفان استاد دانندم که در معنی و لفظ شیوه تازه نه رسم باستان آورده‌ام
(دیوان: ۲۵۸)

یکی از علوم متداول در روزگار خاقانی علم نجوم است که سده‌های پنجم و ششم روزگار اعتلای آن در سرزمین‌های اسلامی است. «ظهور دانشمندانی نظیر ابوریحان بیرونی و حکیم عمر خیام در مشرق و ابن‌صاعد اندلسی و ابواسحق زرقانی در مغرب متصرفات اسلامی گواه این مدعاست. تألیف زیج طلیطی و زیج ملکشاهی و تقویم جلالی از فعالیت‌های مهم نجومی این عصر به شمار می‌رود» (ماهیار، ۱۳۶۹: ۵۷۱) و متأثر از همین مسئله است که آموختن علم نجوم و اطلاع بر فن تنجیم در آن روزگار برای اهل فضل و دانش و ادب امری ضروری بوده، به نحوی که اصطلاحات و باورهای نجومی در زمرهٔ پرکاربردترین مضامین علمی شاعران این دوره به حساب می‌آید.

خاقانی از جمله شاعرانی است که در این میدان گوی سبقت را از دیگران ربوده و مهم‌ترین دلیل آن این است که او به همه دانش‌های زمان خود از جمله نجوم وقوف کامل داشته است. بنابراین چون دوره زندگی شاعر نیز از نظر حس رقابت و فضل‌طلبی دوره‌ای مخصوص به خود است، دیوان او مملو از اصطلاحات مربوط به نجوم می‌باشد تا جایی که کمتر مسئله نجومی از دید شاعر به دور مانده است و به جرئت می‌توان ادعا کرد که در بین شاعران زبان فارسی که از اصطلاحات نجومی در شعر خویش استفاده کرده‌اند، خاقانی هم از نظر اطلاع بر دانستنی‌های این علم و هم از نظر به کارگیری هنری و ادبی آن‌ها در شعر مقامی ممتاز و بی‌بدیل دارد.^۱ «صحنهٔ آسمان و مناظر افلاک و جلوه‌های شب و صبح و شفق باشکوه‌تر و خیال‌انگیزتر از آن‌چه استاد شروان مصور و مجسم ساخته در هیچ اثر دیگری منعکس نشده و شاید از این حیث دیوان خاقانی، نه تنها در میان آثار ادبی، بلکه در ادبیات جهان بی‌نظیر باشد. توجهی به مجموعه‌های

فلکی این دیوان و بازی هنرمندانه شاعر با ماهرویان فلک و استفاده از صور کواکب در ورود و خروج به ابواب و موضوعات مختلف نشان‌دهنده انس و الفت عمیق او با آسمان بیکران است. تخیل وسیع خاقانی همواره نردبانی به سوی افلاک داشته و در صید معانی و مضامین با بالا رفتن از پله پله این نردبان دیده‌ها و ندیده‌ها را از نخجیرگاه سبز فلک به عرصه دیوان خود کشیده است» (معدن کن، ۱۳۷۲: ۲۷).

در عین حال قابل ذکر است که هر چند خاقانی از مسایل و احکام نجومی در اشعارش بهره فراوان برده است، استفاده او از علم نجوم و فن تنجیم بیشتر رنگ شعری و هنری دارد و نوعی استفاده ابزاری برای تصویرگری است، از این رو گاه خود به تصریح بی‌پایگی این باورها را مطرح می‌کند. چنان‌که در یکی از قصاید رثایی که در سوگ فرزندش سروده است، خطاب به منجمان می‌گوید:

ای حکیمان رصد بین خط احکام شما همه یاوه است و شما یاوه سرایید همه
(دیوان: ۴۰۹)

باتوجه به این مقدمه، در مقاله حاضر سعی بر این است تا جنبه‌های هنری کاربرد علم نجوم و فن تنجیم در تصویرسازی خاقانی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و با دیدی تازه و بر اساس دقت در ژرف‌ساخت هنری و ادبی شعر جایگاه و ارزش زیبایی‌آفرینی‌های او در این زمینه مشخص شود.^۲

بازتاب علم نجوم در شگردهای تصویرگری خاقانی

خاقانی شاعری خلاق و مبتکر در حوزه زبان و تصویرگری‌های آن است. تسلط خارق‌العاده خاقانی بر زبان و تصویرهای متراکم و بدیع در شعر او، خواننده را به یاد مکتب پاراناس - هنر برای هنر - می‌اندازد؛ آن‌جا که همه چیز در خدمت سحرآفرینی و زیباسازی کلام قرار می‌گیرد، همان استدلال پاراناسین‌ها که «شعر نه باید بخنداند، نه باید بگریاند، بلکه باید زیبا باشد» (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۲۹). شعر خاقانی نیز در بسیاری از مواضع لااقل برای کسی که به ظاهر شعر می‌نگرد، چنین نمودی دارد و خواننده را به

یاد هنرمندی چالاک و خلاق در عرصه زبان می‌اندازد که فقط به فکر زیباسازی و آراستن کلام است. تا آن‌جا که به نظر برخی از محققان «مبالغه و تراکم در عنصر خیال و فشردگی مفرط بافت بر اثر کاربرد گزافه صنایع و به کارگیری همه اصطلاحات علمی زمان، شعر او را از حد تعادل خارج کرده است و به همین دلیل شعر او از ویژگی سهل و ممتنع بودن محروم مانده است» (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۲۹۷).

خاقانی که به قول شفیعی کدکنی (۱۳۷۲: ۱۲۳) «زبان فارسی در دست او مانند موم نرم است و قدرت تصویرسازی و ترکیب‌آفرینی او در سر حد اعجاز است» با مهارت و استادی تمام از شگردهای متنوعی برای تصویر آفرینی استفاده کرده و مجموعه‌هایی بی‌بدیل از تصاویر شعری با استفاده از علوم گوناگون از جمله نجوم آفریده است. تخیل قوی و دانش عمیق خاقانی در پیوندهای هنری سبب آفرینش تصاویر ممتاز در شعر او گشته است و مجموعه‌هایی کاملاً درهم تنیده و مملو از تناسبات لفظی و معنایی را به وجود آورده و ترکیبات تصویری و استعاره‌ها و کنایات شگفت را به مدد افلاک و ستارگان خلق کرده و در گردش خیال پدیده‌های واحد را در قالب تصاویری متنوع، بکر و زیبا عرضه داشته است، چنان‌که در دو بیت زیر:

جوزا سوار دیده نه ای بر بنات نعش ناقه نگر کژاوه به هم خفته از برش
پشت بنات نعش و دو پیکر سوار او ماه دگر سوار شده بر دو پیکرش
(دیوان: ۲۱۷)

مجموعه درهم تنیده‌ای از تصاویر شعری را می‌بینیم که به مدد صور فلکی با رعایت انواع تناسب‌های لفظی و معنایی سخن خاقانی را به آسمان برده است.

اینک به تحلیل و بررسی برخی از شگردهای خاقانی در به کارگیری هنری اصطلاحات و باورهای نجومی می‌پردازیم:

تصویراندیشی

اگر دیدگاه پوتینیا (potebeniya) را درباره شعر که معتقد است «هنر اندیشیدن در قالب تصاویر است. بدون تصویر هیچ هنری به ویژه هیچ شعری وجود ندارد» (قاسمی پور، ۱۳۸۶: ۳۱) بپذیریم، باید اذعان کنیم که خاقانی در زمره تصویرگرایانی است که تصاویر شعری او - از جمله تصاویر نجومی - برای بیان مافی الضمیر و تبیین و تقریر اندیشه‌ها و خیالات درونی او به نمایش گذاشته شده است. وی از جمله شاعرانی است که در طرح و بیان احساسات و اندیشه‌هایش از هر وسیله و ابزاری که بتواند، سود می‌جوید. گاهی در شعر او می‌بینیم که برای بیان یک موضوع خیلی عادی و ساده و متعارف مانند توصیف طبلی که در هنگام حج برای اخبار حاجیان نواخته می‌شود، چندین تصویر متفاوت و زیبا ارائه می‌دهد. یک بار با نظر به خمیدگی و چنبر طبل به یاد خمیدگی فلک، برج قوس، هلال ماه نو و کمان فلک می‌افتد. بار دیگر شنیدن صدای بلند و گوش‌نواز آن، ترنم موسیقی فلکی و نوازندگی زهره را برای او تداعی می‌کند و در تشبیهی دیگر صدای کوس را به نوای تسبیح ثریا در آسمان که از صومعه پیر فلک (مشتری) بلند شده است، همانند می‌سازد:

| | |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| کوس حاج است که دیو از فز عش گردد کر | زو چو کرنای سلیمان دم عنقا شنوند |
| یا رب آن کوس چه هاروت فن زهره نواست | که ز یک پرده صد الحانش به عمدا شنوند |
| کوس چون صومعه پیر ششم چرخ کزو | بانگ شش دانه تسبیح ثریا شنوند |
| کوس ماند به کمان فلک اما عجب آنک | زو صریر قلم تیر به جوزا شنوند |
| خم کوس است که ماه نو ذو الحجه نمود | گر ز مه لحن خوش زهره زهرا شنوند |
| خود فلک خواهد تا چنبر این کوس شود | تا صدش از جبل الرحمه به تنها شنوند |

(دیوان: ۱۰۱)

با دقت در ابیات فوق درمی‌یابیم که شاعر با دیدن یک پدیده ساده یعنی خمیدگی و چنبر کوس، هر خمیدگی و چنبری را که در فلک می‌شناسد، به حوزه تصویر

می‌کشد و این همان چیزی است که در بلاغت سنتی ما به آن تشبیه جمع گفته می‌شود (همایی، ۱۳۶۴:۲۳۷)؛ یعنی همانند کردن یک مشبه به چند مشبه‌به. به هر حال این تنوع تصاویر برای عینیت بخشیدن به مافی‌الضمیر و احساسات شاعر در جای جای دیوان خاقانی نمود چشمگیری دارد و حاکی از هنرنمایی ممتاز و بی‌نظیر اوست.

گاهی خاقانی تصویری بسیار معمولی را با تشبیهات متعدد و وجه‌شبه‌های دور از ذهن و غریب به تصویری گنگ و دیرفهم تبدیل می‌کند. در این جا نیز وقتی خاقانی در یک پرده نمایش چندین اصطلاح نجومی را آن هم بیشتر از یک زاویه در شعر مطرح می‌کند، باید بگوییم تنها قصد او تأکید بر تجسم بخشیدن به مشبه مورد نظر است و صرف الفاظ و اصطلاحات نجومی هیچ‌گاه مد نظر او نیست.

مهارت و استادی بی‌نظیر خاقانی در توصیف باعث شده است که او به زیباترین شکل ممکن اندیشه‌هایش را به تصویر بکشد. بیت زیر نمایشی زیبا از توانایی خاقانی در توصیف با بهره‌گیری از بروج فلکی و اصطلاحات و احکام نجومی است:

حوت و سرطان است جای مشتری و آن برکه هست

مشتری صفوی که در وی حوت و سرطان دیده‌اند

(دیوان: ۹۳)

خاقانی با استفاده از آرایه‌های ادبی نظیر: ردالصدرالی‌العجز، مراعات نظیر و طرد و عکس و به کار گرفتن تشبیه، به توصیف برکه آبی که در راه مکه سر راه حاجیان واقع شده است، می‌پردازد. مسلماً چنین برکه‌ای نباید چندان بزرگ و دارای آب صاف و زلال باشد و ماهی و خرچنگ در آن دیده شوند، اما عشق شدید خاقانی به کعبه و ستایش آن سبب شده که صورت‌های فلکی حوت و سرطان را که طبق احکام نجومی اولی‌خانه مشتری و دیگری برج شرف آن است (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۹۶) از آسمان به زمین آورده، صفت پاکی را از مشتری که سعد اکبر است، بگیرد و به برکه بدهد تا در آن رقص و حرکت زیبای ماهیان و خرچنگ‌ها را به نمایش بگذارد و البته لب کلام او

در این بیت با همه زیبایی‌ها و صحنه‌آرایی‌ها بیان تعجب از وجود چنین برکه‌ای در راه کعبه است.

گاهی نیز استفاده از اصطلاحات نجومی، برای تصویرسازی از نوع غیر مستقیم است؛ به طوری که در نگاه اول معنای نجومی کلمات جلب توجه نمی‌کند، بلکه در ارتباط با دیگر واژگان و کل کلام و با توجه به معنای دور در بیت - ایهام تناسب - معنای نجومی به ذهن خواننده تداعی می‌شود:

سرد است سخت سنبله رز به خرمن آر تا سستی‌ای به عقرب سرما برافکند
(دیوان: ۱۳۴)

در این بیت سنبله و عقرب به ترتیب در معانی خوشه و کژدم به کار رفته‌اند، اما در معنی دیگرشان نام دو برج از بروج فلکی هستند که شاعر بزرگ شروان به این تناسب توجه داشته است و این همان چیزی است که در اصطلاح بدیعی به آن ایهام تناسب گفته می‌شود (همایی، ۱۳۶۴: ۲۷۲). ایهام هنری در بیت همراه با تشبیهات و استعارات و تلفیق آن‌ها با آرایه‌های بدیعی خواننده را محو هنرنمایی و سحر گفتار خاقانی می‌سازد. در بیت زیر نیز خاقانی برای آفرینش تصویری هنری - آن هم تصویری پیچیده و دور از ذهن اما در عین حال ساده و ابتدایی (توصیف منقل آتش) - این گونه اصطلاحات نجومی را به کار گرفته است:

مریخ بین که در زحل افتد پس از دهان پروین صفت کواکب رخشا بر افکند
(دیوان: ۱۳۴)

افتادن آتش به جان زغال سیاه‌رنگ و سپس جهیدن جرقه‌های آتش در ذهن شاعر، این استعاره‌های بکر را تداعی و این تصویرهای هنری زیبا را خلق کرده است، تصویری که از جهت تناسب الفاظ با بار معنایی و واژگان، کاملاً نو و منحصر به فرد است.

خورشید و حرکت آن در بروج فلکی و آمدن نوروز نیز از تصاویر بسیار زیبایی است که در شعر خاقانی بیشترین تصویرآفرینی‌ها را باعث شده است. در قصیده معروف رخسار صبح، شاعر خورشید را این گونه به میدان تصویر می‌کشاند:

| | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| نوروز برقع از رخ زیبا برافکنند | برگستوان به دلدل شهبای برافکنند |
| سلطان یکسواره گردون به جنگ دی | بر چرمه تنگ بندد و هرا برافکنند |
| با بیست و یک و شاق ز سقلاب ترکوار | بر راه دی کمین به مفاجا برافکنند |
| از دلو یوسفی بجهد آفتاب و چشم | بر حوت یونسی به تماشا برافکنند |
| ماهی نهنگوار به حلقش فرو برد | چون یونش دوباره به صحرا برافکنند |
| چشمه به ماهی آید و چون پشت ماهیان | زیور به روی مرکز غیرا برافکنند |
| گر شب گداز داد به بزغاله روز را | تا هر چه داشت قاعده عذرا برافکنند |
| شب را ز گوسفند نهد دنبه آفتاب | تا کاهش دقش به مکافا برافکنند |

(دیوان: ۶-۱۳۵)

در ابیات فوق سخن این است که نوروز فرا رسیده و خورشید وارد برج حمل گردیده است، اما تصویرسازی خاقانی با اشکال و بروج فلکی، زیبایی بی‌مانندی به شعر بخشیده و آن را به قطعه‌ای به غایت هنری بدل نموده است. کثرت تشبیهات، استعارات و کنایات در کنار انواع تناسب‌های لفظی و معنایی و تلمیح به داستان‌های قرآنی سخن خاقانی را تا حد معجزه بالا برده است.

در قصیده ترسائیه که آن را خطاب به آندره نیکوس کومنه نوس - عظیم‌الروم عزالدوله قیصر روم - در شکایت از بند و زندان سروده و او را به شفاعت طلبیده است، دعای تأیید را با تلفیق اعتقادات دین مسیح و اصطلاحات و احکام نجومی و با به‌کارگیری ترفندهای زیباسازی کلام مانند مراعات نظیر و ایهام تناسب با چنان مهارتی نثار ممدوح عیسوی مسلک خود نموده است که همگان را به حیرت وامی‌دارد. وی پس از سوگند دادن ممدوح به تمام اعتقادات و مقدسات آیین مسیح و تقاضای شفاعت کردن از او چنین زبان به دعا می‌گشاید:

زخط استوا و خط محور فلک را تا صلیب آید هویدا
 ز تثلیثی کجا سعد فلک راست به تریع صلیب باد پروا
 (دیوان: ۲۸)

مخلص کلام در این دو بیت این است که: سعد فلک نحوست و بلا را از تو و آیین تو دور کند، اما رسیدن به این معنی ساده پس از طی کردن عقبه‌ها و گردنه‌های پیچیده اعتقادی و به کمک تصویرسازی و به کارگیری عناصر زیباشناختی صورت گرفته است که البته مبنای محوری تصویرسازی و مضمون‌آفرینی اصطلاحات نجومی است. یکی دیگر از شگردهای تصویرگری خاقانی تصرف در تصویرهاست. چنان که می‌دانیم با استفاده از تشبیه تفضیل و مشروط می‌توان تصویرهای مبتذل و تکراری را به صورتی خلاق و هنری ارائه کرد. خاقانی از این شگرد به زیبایی هرچه تمام‌تر بهره برده است و در موارد متعددی مشبه را بر مشبه‌به برتری داده است (جهت تفصیل ر.ک. ماهیار، ۱۳۸۲: ۲۶ به بعد). مثلاً در بیت:

تیر چرخ از نیزه‌فش کلکم سپر افکند ازانک هیچ تیغ نطق هیجا برنتابد بیش ازاین
 (دیوان: ۳۴۰)

با توجه به نظر منجمان احکامی که شاعران و کاتبان و دبیران و حکیمان را به تیر منسوب می‌کردند و آن را مظهر نویسندگی با قلمی در دست تصور می‌نمودند (ماهیار، ۱۳۸۲: ۱۶۹) کلکش را در سخنوری بر تیر چرخ ترجیح داده است و با آوردن صفت نیزه‌فش برای کلک و کنایه سپر افکندن به جای تسلیم شدن در مصراع اول و تصویر تیغ نطق هیجا در مصراع دوم موجب آفرینش مجموعه‌ای هنری متشکل از اصطلاحات و لوازم جنگی (تیر، نیزه، سپر، تیغ و هیجا) شده است که توضیح همه ابعاد هنری آن قلم را به زحمت می‌اندازد.

تلفیق تصویر با شگردهای بدیعی

به‌ندرت در شعر خاقانی می‌توانیم تصویری پیدا کنیم که با آرایه‌های بدیعی و شگردهای زیباسازی کلام همراه نباشد. آرایه‌هایی که معمولاً در کنار تصاویر شعری خاقانی به چشم می‌خورد عبارت‌اند از: غلو و اغراق، تضاد، ایهام، تناسب (مراعات نظیر)، استخدام، حسن تعلیل، پارادوکس و آرایه‌های موسیقایی نظیر: واج‌آرایی، تکرار و انواع جناس که به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم:

تصویرسازی با غلو و اغراق

چنان‌که می‌دانیم بزرگ‌گردانیدن معنی خرد و خرد‌گردانیدن معنی بزرگ یکی از شگردهای ادبی است که نظامی آن را از ارکان اصلی شعر می‌شناسد (نظامی عروضی، ۱۳۶۴: ۴۴). در شعر خاقانی ساختن اغراق‌های شاعرانه با استفاده از اصطلاحات نجومی بازتاب گسترده‌ای دارد؛ مثلاً در قصیده‌ای که در شکایت از حبس و بند سروده، آن قدر اشک خون ریخته که راه کهکشان در آسمان گلین شده است:

خون دل زد به چرخ چندان موج که گل از راه کهکشان برخاست

(دیوان: ۶۱)

همین مضمون را در قصیده‌ای دیگر این چنین سروده است:

مه به اشک از خاک راه کهکشان گل گرفت و خاک او اندود بس

(دیوان: ۲۰۸)

یا در قصیده‌ی ایوان مداین وقتی به یاد عظمت و شکوه دیرین آن می‌افتد به یاد می‌آورد که این کاخ در گذشته چنان هیبتی داشته که شیر منقوش بر شادروان آن به شیر فلک (برج اسد) حمله‌ور می‌شده است:

این است همان صفت کز هیبت او بردی بر شیر فلک حمله شیر تن شادروان

(دیوان: ۳۵۹)

البته در بسیاری از موارد غلوه‌ها از نوع معکوس است به طوری که خاقانی صورت‌های فلکی را برای نشان دادن عظمت ممدوح خرد و کوچک جلوه داده است: از سر تیغش دل شیر فلک ترسد که شیر دیدن آتش همانا برتابد بیش از این کرم قز میرد ز بانگ رعد و تسین فلک میرد از کوسش که آوا برتابد بیش از این (دیوان: ۳۳۸)

تصویرسازی همراه با استخدام

از صفت هم صفرم و هم منقلب هم آتشی گویی اول برج گردونم نه مردم پیکرم (دیوان: ۲۴۹)

در این بیت خاقانی خودش را به اول برج گردون (حمل) تشبیه کرده است و صفاتی را به خود نسبت داده که در ارتباط با مشبه (خاقانی) در معنی لغوی به کار رفته‌اند، اما در ارتباط با مشبه به (برج حمل) معانی اصطلاحی دارند؛ علامت و رقم برج حمل در کتاب‌های نجومی صفر است، از طرفی منجمان احکامی برج حمل را از بروج آتشی و منقلب به حساب می‌آورده‌اند (جهت تفصیل ر.ک. ماهیار، ۱۳۸۲: ۷۲ و ۱۶۳).

تصویرسازی همراه با حسن تعلیل

مهر است یا زرین صدف خرچنگ را یار آمده خرچنگ ناپروا ز تف پروانه نار آمده بیمار بوده جرم خور سرطانش داده زور و فر معجون سرطانی نگر داروی بیمار آمده (دیوان: ۳۹۰)

در ابیات فوق تصویرسازی همراه با تجاهل‌العارف، مراعات‌نظیر، تضاد، واج‌آرایی، تشخیص و حسن تعلیل شعر خاقانی را به حدی هنری و زیبا نموده که باعث اعجاب خواننده می‌گردد.

تصویرسازی همراه با پارادوکس

خاقانی در یکی از ابیات قصیده‌ای که در جواب رشیدالدین و طواط سروده، می‌گوید:

ز نظم و نثرش پروین و نعش خیزد و او به هم نماید پروین و نعش در یک جا
(دیوان: ۳۰)

در این بیت خاقانی با لف و نشر مرتب نظم رشید و طواط را به پروین (مظهر اجتماع) و نثر او را به بنات‌النعش (مظهر پراکندگی) تشبیه کرده است^۳ و با استفاده از شگرد متناقض‌نمایی یا پارادوکس از این که او چگونه توانسته دو چیز متناقض را در کنار هم بنشانند اظهار شگفتی نموده است.

تصویرسازی با آرایه‌های موسیقایی نظیر جناس و واج‌آرایی

بی‌صرفه در تنور کن آن زر صرف را کو شعله‌ها به صرفه و عوا برافکنند
(دیوان: ۱۳۴)

در این بیت خاقانی می‌خواهد که بدون اندیشه صرفه‌جویی آتش را در تنور بی‌فروزد به گونه‌ای که شعله آن به آسمان سر بکشد، اما تصویرگری او با انواع آرایه‌های بدیعی لطفی مضاعف یافته است: غلو و اغراق در شعله کشیدن آتش به آسمان، جناس تام بین صرفه در مصراع اول و دوم، ایهام تناسب در صرفه مصراع اول که در معنی دیگرش با عوا در مصراع دوم تناسب دارد، واج‌آرایی در صامت «ر» و جناس زاید بین صرف و صرفه. البته تمام این تصاویر و شگردهای بدیعی با استفاده از صرفه و عوا ساخته شده که هر دو از منازل بیست و هشت گانه ماه به حساب می‌آیند (بیرونی، ۱۳۶۲: ۱۱۰).

درهم تنیدگی تصاویر

اگر در مثنوی جر جرار کلام مولانا را از سخنی به سخنی و از بحثی به بحثی و از حکایتی به حکایتی می‌کشاند، جریان سیال ذهن او مربوط به حوزه تداعی معانی است. اما در خصوص خاقانی که شاعری تصویرگرا و خلاق در آفرینش هنری است، این جریان به صورت جریان سیال تصاویر درمی‌آید، یعنی ذهن وقاد و خاطر آبستن او هر دم تصویری نو می‌زاید و از تصویری به تصویر دیگر کشیده می‌شود. از طرفی چون

خاقانی شاعری عالم و منجمی تواناست، غالب این تصاویر با صور فلکی و باورهای نجومی شکل می‌گیرد؛ مثلاً در بیت:

کوس ماند به کمان فلک اما عجب آنک زو صریر قلم تیر به جوزا شنوند
(دیوان: ۱۰۱)

ماحصل کلام تأکید بر رسایی و بلندی صدای طبل کاروان حجاج است، اما خاقانی با قدرت تصویرگری و با استفاده از اصطلاحات و باورهای نجومی چنان سخن را به اوج رسانده که شرح آن قلم را به زحمت می‌اندازد. برای درک هنرمندی خاقانی و دریافت معنای بیت دانستن اطلاعات زیر ضروری است:

- کوس خمیده است و از این جهت به کمان فلک تشبیه شده است (تشبیه مجمل).
- تیر یا عطارده دومین سیاره از سیارات سبعة است که قدما آن را کوکب حکیمان و طبیبان و منجمان و شعرا و دیوانیان و کاتبان به شمار آورده‌اند (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۸۷).
- نسبت دادن قلم به تیر، چون قلم از لوازم دبیران و کاتبان است.
- کمان (قوس فلک) جایگاه وبال تیر است (خوارزمی، ۱۳۶۲: ۲۱۵).
- جوزا (دوپیکر) خانه تیر است (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۹۶) چنان‌که در بیتی دیگر می‌گوید:

هستم عطارده این دو قصیده دو پیکر است لاف عطارده ز دو پیکر نکوتر است
(دیوان: ۷۸)

- ایهام تناسب در کلمه کمان که در معنی دیگرش با تیر تناسب معنایی دارد.
- صدای قلم تیر در قوس که جایگاه وبال آن است باید ضعیف باشد، اما عجیب این است که گویی تیر در صورت فلکی دو پیکر قرار گرفته و چنین صدای بلند و رسایی دارد و البته این امر شگفت به سبب برکت و عظمت کعبه است که هر ناقصی را به کمال می‌رساند. در قصیده‌ای دیگر با مطلع:

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند عندلیم به گلستان شدنم نگذارند
(دیوان: ۱۵۳)

که در شوق دیدار خراسان سروده است، شاعر در بیتی چنین زیبا و استادانه سرگردانی خود را در ری - که به سبب مریضی نه روی رفتن به شروان دارد و نه اجازه رفتن به خراسان - به تصویر کشیده است:

مشتی وار به جوزای دو رویم به وبال چه کنم چون سوی سرطان شدنم نگذارند
(دیوان: ۱۵۴)

توجه به نکات زیر تا حدی هنر خاقانی را نمایان می سازد:

- تشبیه شاعر (خاقانی) به مشتری که سعد اکبر است (مصفی، ۱۳۶۶: ۷۳۷).
- جوزا یا دو پیکر جایگاه وبال مشتری است (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۹۷).
- صورت فلکی سرطان (خرچنگ) جایگاه شرف مشتری است (همان: ۳۹۸).
- جوزا (دوپیکر) استعاره از شهر ری می باشد که شاعر در آن بیمار و گرفتار شده است.

- خراسان به برج سرطان منسوب است (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۴۵).

- استفاده از تشبیه مرکب (حضور من در ری به حالت بیماری مانند قرار گرفتن مشتری در صورت دو پیکر است)؛ وجه شبه: ۱. دوپیکر جایگاه وبال مشتری است، من هم در ری به وبال و بیماری گرفتار شده ام. ۲. همان گونه که جوزا یک صورت فلکی با دوپیکر و دو صورت و دو چشم است، من هم یک روی به شروان و یک روی به خراسان دارم.

- سرطان استعاره از خراسان است. وجه شبه یا جامع: سرطان جایگاه شرف مشتری است و چنان که می دانیم خاقانی همیشه در آرزوی دیدار خراسان بوده و آن را بهترین بازار برای عرضه کالایش می دانسته است.

- ترتیب بروج فلکی نیز مد نظر شاعر بوده است، چون بعد از جوزا، صورت فلکی سرطان قرار دارد.

- رعایت تناسب‌های لفظی و معنوی مانند مراعات نظیر بین کلمات: مشتری، جوزا، سرطان، وبال (اصطلاحات نجومی) و استخدام در کلمه وبال که برای مشتری در اصطلاح نجومی آن به کار رفته و برای شاعر در معنی گرفتاری و بیماری، زیبایی بیان خاقانی را دو چندان کرده است.

گاهی درهم تنیدگی و تراکم تصویرها با تلفیق اصطلاحات و احکام نجومی و عناصر اساطیری صورت می‌گیرد. خاقانی اسطوره‌های بزرگ را نیز مانند هر چیز دیگر به خدمت اغراض شعری در می‌آورد. لذا «اسطوره‌ساز نیست بلکه نمادهای اساطیری را از دنیای معانی بزرگ به دنیای معانی کوچک کشانده است، یعنی تصاویر اساطیری برای او وسیله‌اند برای مدح و توصیف چیزهای کوچک و بی‌ارزش» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۸۴). چنان‌که در ابیات زیر که در مدح فخرالدین منوچهر شروانشاه سروده است، در توصیف و مدح اسب و شمشیرش می‌گوید:

زان رخس جوزا پاردم چون جوزهر بریسته دم
گلگون چرخ افکنده سم شیرنگ هرا ریخته
تیغ تو تنین دم شده زو درع زال از هم شده
بل کوه قاف اخرم شده منقار عنقا ریخته
(دیوان: ۳۸۰)

توجه به نکات زیر قدرت سخنوری خاقانی را در تلفیق این عناصر با انواع صور خیال و آرایش‌های لفظی و معنوی نشان می‌دهد:

- تشبیه اسب ممدوح به رخس.

- تشبیه پاردم اسب به صورت فلکی جوزا، پاردم دو سر دارد، مراد از جوزا هم در این جا صورت دو پیکر است که به شکل دو کودک برهنه که از پشت به هم چسبیده‌اند، تصویر شده است (بیرونی، ۱۳۶۲: ۹۰).
- تشبیه گره دم اسب به جوزهر «جوزهر تازی شده گوزچهر است و آن جایی است که فلک حامل و مایل یکدیگر را قطع می‌کنند» (کزازی، ۱۳۷۸: ۱۷۱). گره دم اسب به گره و تقاطع جوزهر تشبیه شده است.
- گلگون نام اسب شیرین و گلگون چرخ در این بیت استعاره از روز است.
- سم افکندن کنایه از عاجز و ناتوان شدن است.
- شبرنگ نام اسب سیاوش و در این بیت استعاره از سیاهی شب است.
- هرا گلوله زرینی است که بر زین اسب می‌آویختند و در این بیت استعاره از ستارگان است.
- تشبیه تیغ ممدوح به صورت فلکی تنین که دم آتشین دارد. «تنین سومین صورت از صور شمالی است که اژدهایی را ماند بر گرد قطب شمالی فلک البروج برآمده» (سجادی، ذیل «تنین»).
- مراعات نظیر بین کلمات: رخس، گلگون، شبرنگ و زال. نکته جالب توجه این که کلمات گلگون و شبرنگ هم در معنی اسب و هم در معنی رنگ تناسب دارند و بین دم، پاردم، سم و هرا از یک طرف و کلمات جوزا، جوزهر و تنین از طرف دیگر و سیمرغ و قاف و عنقا نیز تناسب وجود دارد.
- شبه اشتقاق بین کلمات جوزا و جوزهر.
- جاندارانگاری برای شمشیر که آن را چونان اژدهایی تصویر کرده است.
- غلو حماسی در بیت دوم، دم آتشین شمشیر ممدوح حتی زره زال را از هم می‌دراند و ستیغ کوه قاف و منقار عنقا را می‌برد.
- واج آرایبی در صامت‌های ج، ز، ر، ت، د.

- تلمیح به داستان‌ها و شخصیت‌های معروف شاهنامه.

- قافیه درونی ابیات که سبب افزایش موسیقی آن‌ها شده است.

گاهی خاقانی برای مضمون‌آفرینی و خلق تصاویر در هم تنیده هنری دو یا چند برج فلکی را به خدمت می‌گیرد (ماهیار، ۱۳۸۲: ۷۰)؛ مثلاً در بیت:

دست من جوزا و کلکم حوت و معنی سنبله سنبله زاید ز حوت از جنبش اعضای من
(دیوان: ۳۲۴)

خاقانی با سه تشبیه (تشبیه مفروق) در مصراع اول و سه استعاره در مصراع دوم همراه با لف و نشر مشوش و مراعات نظیر بین بروج فلکی جوزا، حوت و سنبله، همراه با تکرار و واج‌آرایی تابلویی بدیع و در هم تنیده از هنر شاعری خویش به نمایش گذاشته است. یعنی در ورای همه این تصاویر و ظرافت‌های زبانی با خودستایی هنری دست توانایش را در نظم و نثر به جوزا و روانی و پویایی کلکش را به ماهی شناور در آب دریا و اندیشه غنی و بارورش را به سنبله که مظهر باروری است تشبیه کرده است. توجه به اعتقاد منجمان قدیم در نسبت‌دادن دست به جوزا، قلم به حوت و معنی و صاحب اندیشه بودن به سنبله (جهت تفصیل ر. ک: ماهیار، ۱۳۸۲: ۷۹ و ۸۶) خلاقیت ذهنی و قدرت تصویرگری شاعر را نمایان‌تر می‌سازد.

خاقانی در قصیده ترنم‌المصاب که در سوگ فرزندان رشیدالدین سروده است نیز در بیتی خطاب به مستورگان حرمش می‌گوید:

موی بند بزر از موی زره‌ور ببرید عقرب از سنبله ماه سپر بگشاید
(دیوان: ۱۶۱)

در این بیت بین عقرب و سنبله (بروج فلکی) و ماه (از سیارات سبجه) مراعات نظیر وجود دارد و شاعر با پنداری هنری موی‌بند را به عقرب، موی را به سنبله و صورت را به ماه تشبیه کرده است و با آوردن عقرب، سنبله و ماه در یک مصراع از طریق ایهام تناسب هم به کاربرد نجومی و هم به معنی اصلی و مجازی آن‌ها نظر داشته است.

خلاصه این که در هم تنیدگی تصاویر در آسمان خیال خاقانی آنقدر پیچیده و فراوان است که خواننده در هنگام رویارویی با آنها می‌باید اطلاعات و درکی در حد خود خاقانی داشته باشد تا بتواند این ارتباطها را کشف کرده و در پایان به قدرت تصویرآفرینی شاعر پی ببرد.

تصویرسازی به اقتضای حال

یکی دیگر از شگردهای تصویرسازی خاقانی این است که گاه یک موضوع و پدیده واحد را بنا به اقتضای حال از جهات گوناگون مورد معاینه قرار می‌دهد و از زوایای مختلف به آن می‌نگرد. زاویه‌های کور و تنگی که به دید هر کسی نمی‌آید. به عنوان نمونه از فلک در مواضع متعدد به اقتضای حال و مقام تصویربرداری می‌کند. مثلاً وقتی سخن از خمیدگی طبل کاروان حاجیان است به یاد خمیدگی و چنبر فلک می‌افتد و آن را به کمان فلک تشبیه می‌کند:

کوس ماند به کمان فلک اما عجب آنک زو صریر قلم تیر به جوزا شنوند

(دیوان: ۱۰۱)

اما وقتی در زندان گرفتار شده و از ظلم و بیداد روزگار زبان به شکوه می‌گشاید از این خمیدگی به یاد کج‌روی فلک می‌افتد و آن را چون خط ترسا کج‌رو تصویر می‌کند:

فلک کز روتر است از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب‌آسا

(دیوان: ۲۳)

باز وقتی سخن از افتادگی و تواضع به میان می‌آید، خمیدگی فلک را نشان تواضع و فروتنی آن می‌داند و با حسن تعلیلی زیبا آن را دلیل پابرجایی و استواری فلک معرفی می‌کند:

فلک کز روتر است از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب‌آسا

(دیوان: ۲۳)

چرا چو لاله نشکفته سرفکنده نه‌ای که آسمان ز سرافکنندگی است پا برجا
(دیوان: ۱۱)

در قصیده دیگر که در مدح کعبه و نعت پیامبر اکرم (ص) سروده است و در مقام
مدح نبی و ستایش ایشان قرار دارد، فلک را چونان خادمی تصویر کرده است که بر
سفره پیامبر به رسم خدمت‌گزاری و مهمان‌داری پشت خم کرده است:

مصطفی استاده خوان‌سالار و رضوان طشت‌دار
هدیه دندان مزد خاص و عام یکسان آمده
آسمان آورده زربین آبدستان ز آفتاب
پشت خم پیش سران چون آبدستان آمده
(دیوان: ۳۶۹)

و در جایی دیگر، خمیدگی فلک و حرکت دورانی آن را نشانه رقصندگی آن به
یمن قدوم خضر می‌داند که صبح‌دمان نزد شاعر آمده تا او را برای رفتن به درگاه
خاقان اکبر منوچهر شروان‌شاه ترغیب کند:

صبح‌دمان دوش خضر بر درم آمد بتاب کرد به آواز نرم صبح‌ک‌الله جواب
از قدمش چون فلک رقص‌کنان شد زمین همچو ستاره به صبح‌خانه گرفت اضطراب
گفت دمیده است صبح‌منشین خاقانیا حضرت خاقان شناس مقصد حسن‌المآب
(دیوان: ۴۶)

در جایی دیگر نیز چنین به رقص و دوران فلک اشاره می‌کند:

وگر جرعه‌ای بر زمین ریزی از می زمین چون فلک مست دوران نماید
(دیوان: ۱۲۸)

همین مضمون را در جایی دیگر نیز آورده است:

جرعه‌ای گر به آسمان بخشی شود از خفتگی زمین کردار
ور زمین را دهی نمی‌جرعه گردد از مستی آسمان رفتار
(دیوان: ۱۹۶)

که در هر دو مورد بالا به مقتضای حال یعنی مجلس بزم ممدوح، رقصندگی و چرخش فلک را در تناسب با شادمانی و رقص در مجالس بزمی آورده است. در ذکر معراج پیامبر اکرم (ص) خاقانی از خمیدگی فلک، پیری آن را اراده کرده است که در آن شب بشکوه و فرخنده مرید آن حضرت گشته و به نشانه ارادت خرقة نیلگون به تن کرده است:

گردون پیر گشت مرید کمال او پوشیده بر ارادتش این نیلگون و ط
(دیوان: ۵)

ضمناً ایهام تناسب در واژه پیر که در معنی دیگر آن (مرشد) با مرید و ارادت و خرقة تناسب معنایی دارد، به لحاظ زیباشناختی شایان توجه است. نمونه دیگر تصاویری است که خاقانی با برج فلکی حمل (گوسفند) و گاو زمین ساخته است. آن جا که سخن از مدح کعبه و ستایش خانه خداست، گوسفند فلک (حمل) و گاو زمین را به قربانگاه منی می آورد:

گوسفند فلک و گاو زمین را به منی حاضر آرند و دو قربان مهیا بینند
(دیوان: ۹۸)

در جایی دیگر گاو آسمان (ثور) خود، مشتاقانه به قربانگاه آمده است تا شرافت قربانی در منی را از دست ندهد:

خون قربان رفته در زیر زمین تا پشت گاو گاو بالای زمین از بهر قربان آمده
(دیوان: ۳۷۰)

این اشتیاق تنها به گاو فلک اختصاص ندارد، بلکه گوسفند چرخ (حمل) هم همان گونه که بره به پیش مادرش می آید، پویان و غریوان به استقبال تیغ حاجیان آمده است:

چون بره کاید به مادر گوسپند چرخ را سوی تیغ حاج پویان و غریوان دیده‌اند
(دیوان: ۹۴)

و زمانی که در مقام مدح ممدوح است با لحنی حماسی و غلوی شاهنامه‌وار سر گاو
فلک را از ضربه نیزه ممدوح لرزان می‌بیند:

وز بن نیزه‌ش سر گاو فلک لرزد بدانک ذره بار کوه خارا برتابد بیش از این
(دیوان: ۳۳۸)

یا:

کرکس و شیر فلک طعمه‌خوران در مصاف ماهی و گاو زمین لرزه‌کنان زیر بار
(دیوان: ۱۸۱)

باز وقتی شاعر آزاده و حساس شروان به یاد نامرادی‌های روزگار و کج‌رفتاری‌های
زمین و فلک می‌افتد، زمین و آسمان را به گونه کشتزارهایی می‌بیند که گاو زمین و
آسمان آن‌ها را شخم می‌زند، اما در این میان حتی یک جو هم نصیب شاعر بخت
برگشته نمی‌شود:

از کشتزار چرخ و زمین کاین دو گاو راست یک جو نیافتم که به خرمن در آورم
(دیوان: ۲۴۰)

نمونه دیگر خورشید است که با همه درخشندگی، بزرگی و عظمتی که در نگاه
شاعر صبح دارد و بارها در تصویرگری او به عنوان مشبه‌به برتر مورد استفاده قرار
گرفته است، ناگهان در مقایسه با زائران خانه خدا و عظمت این خانه به گونه شترسوار
لاغر و بیمار زردچهره‌ای تصویر می‌شود که در سلک محرمان خانه خدا به طواف کعبه
آمده است:

آفتاب اشتر سواری بر فلک بیمار تن در طواف کعبه محرم‌وار عریان آمده
(دیوان: ۳۶۹)

تشبیه آفتاب - که نماد درخشندگی و سرچشمه نور است - به شترسوار بیمار و
لاغرتر آن هم از سوی کسی که به سبب شیفتگی به دمیدن خورشید و توصیف
لحظات صبحگاهی به شاعر صبح معروف است ممکن است در نگاه اول نوعی کج
سلیقگی ادبی به حساب آید، اما وقتی به بافت کلی این قصیده و دیگر قصایدی که

خاقانی در مدح و توصیف کعبه سروده توجه کنیم شاعری را می‌بینیم که چنان عشق و ایمان به کعبه بر سرتاسر وجودش پرتو افکنده است که آن را از همه چیز برتر و والاتر می‌بیند، لذا حق دارد که وقتی پای انتخاب به میان می‌آید خورشید را که آن همه مورد علاقه اوست در برابر کعبه تا این حد پایین بیاورد.

استعاره‌گرایی و ترکیبات تصویری

فرمالیست‌های روسی معتقدند که آرمان هنر و ادبیات ناآشنا ساختن جهان موجود در اثر هنری است. آن‌ها معتقدند «هنر و ادبیات سبب می‌شود تا احساس و ادراک عادت‌زده انسان و دریافت معهود و مألوف او از جهان دگرگون شوند. ادبیات با ناآشنا کردن امور آشنا باعث التفات مخاطب به جهان اثر می‌شود» (قاسمی‌پور، ۱۳۸۶: ۳۳).
با این تعریف زبان عادی یا زبان خبر وقتی شعر می‌شود که در آن بیگانه‌سازی و ایجاد غرابت صورت بگیرد و زبانی تازه و بیگانه آفریده شود.

در بین شاعران زبان فارسی بدون شک خاقانی در بیگانه‌سازی و ایجاد غرابت در زبان بی‌نظیر یا لاقط کم‌نظیر است. وقتی هم از دیدگاه نقد فنی به شعر خاقانی نگاه شود تمام ویژگی‌های یک شعر فنی را دارد.

یکی از مهم‌ترین شیوه‌های آشنایی‌زدایی استعاره است که در عصر خاقانی رونق کامل دارد و او خود یکی از بزرگ‌ترین شاعران استعاره‌پرداز است. «استعاره به شاعر امکان می‌دهد تا یک معنا را در عبارات مختلف تکرار کند به گونه‌ای که نامکرر بنماید و هر بار بر قدرت کلام خود بیفزاید. قدامت فضیلت استعاره را در این دانسته‌اند که در هر لحظه می‌تواند بر قامت سخن جامه نو بپوشاند و از تکرار ملال‌آور آن جلوگیری کند» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۹۳).

خاقانی در زمره شاعرانی است که «توانسته‌اند با بهره‌گیری از قدرت استعاره سخنان ساده و گاه مکرر خود را در صورت‌های فاخر و جذاب بیان کنند. در این طرز بیان قدرت و شکوه کلام بیشتر از هر چیز از استعاره مایه می‌گیرد. اگر این پرده‌های پر

نقش و نگار را کنار بزنیم و تصاویر هنری را حذف کنیم آن چه می ماند معانی بسیار ساده یا به تعبیر جاحظ "معانی در راه افتاده" است» (همان: ۶-۹۵).

با نگاهی اجمالی به دیوان خاقانی درمی یابیم که او برای افزودن بر قدرت و شکوه کلام خود بیش از هر چیز از این نوع بیان، یعنی استعاره کمک گرفته است.^۴ مثلاً در بیت:

مریخ بین که در زحل افتد پس از دهان پروین صفت کواکب رخشا بر افکند
(دیوان: ۱۳۴)

مریخ استعاره از آتش است، چون در نجوم قدیم مریخ یا بهرام اختری است که به جنگاوری و خونریزی آوازه دارد و خود سرخ رنگ است و رنگ سرخ را هم به آن نسبت داده اند (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۶۷).

زحل استعاره از زغال است چون رنگی تیره و زشت دارد و آن را از این رو نحس اکبر می دانستند (همان جا) و جرقه های آتش به مجموع ستارگان پروین تشبیه شده است، زیرا صورت فلکی پروین مجموع شش ستاره درهم فرورفته مانند خوشه انگور است که آن را مظهر اجتماع تلقی کرده اند (مصطفی، ۱۳۶۶: ۱۰۳). لذا می بینیم که همه این اصطلاحات و احکام نجومی برای خلق تصویری پیچیده و دور از ذهن و در عین حال ساده و پیش پا افتاده یعنی توصیف منقل آتش به کار گرفته شده است.

خاقانی با عنایت به این که استعاره از تشبیه هنری تر است و تأثیر بلاغی بیشتری دارد و به واسطه ایجاز بهتر می تواند در تصویرسازی و ترکیب آفرینی نقش ایفا کند بیشترین بهره ها را از آن برده است. استعاره گرایی «راهی پر پیچ و خم و در مواردی احیاناً پر از تنگناهاست و دست یازیدن به آن دلیل مهارت شاعر و خلاقیت ذهنی او برای آفرینش معانی بکر و تازه است» (ماهیار، ۱۳۸۸: ۱۹۲) و خاقانی که خودش را روح القدس معانی بکر می نامد از این تنگناها سرفراز بیرون آمده است.

استعاره در شعر خاقانی منحصر به شکل و نوع خاصی نیست اما استعاره‌های مصرحه در شعر او نسبت به مکنیه فراوان‌تر است. البته در هم تنیدگی تصاویر و بافت متراکم و خیال‌انگیز شعر او به گونه‌ای است که همواره در کنار استعاره انواع آرایه‌ها و صنایع بدیعی و تناسب‌های لفظی و معنایی جلوه می‌کنند. مثلاً در بیت:

زین دو نان فلک ار خوانچهٔ دونان بینند تا نبینم که دهان از پی خور بگشاید
(دیوان: ۱۵۸)

ضمن این که دو نان فلک استعاره از خورشید و ماه است، شاعر بین دو نان و دونان جناس مرکب به کار برده است. رعایت تناسب بین کلمات: نان، خوانچه، دهان و خور و ایهام تناسب در کلمهٔ خور بر زیبایی استعاره افزوده است. یا در بیت:

با بیست و یک وشاق ز سقلاب ترک‌وار بر راه دی کمین به مفاجا برافکنند
(دیوان: ۱۳۶)

بیست و یک وشاق استعاره از بیست و یک پیکر (صور فلکی) شمالی است (جهت تفصیل ر. ک: ماهیار، ۱۳۸۲: ۴۴)، که در آن خورشید به ترکی تشبیه شده که با بیست و یک غلام سپید اندامش در راه دی و زمستان کمین گرفته است. با وجود این بازتاب استعاره‌های مکنیه و غالباً از نوع تشخیص در شعر او کم نیست، به عنوان نمونه:

خور به سرطان مانده تا معجون سرطانی کند
زانکه معلول است و صفرا از رخان انگیخته
(دیوان: ۲۹۵)

یا:

با جوش ضمیر و جیش نطقش مه شد ز من و عطارد اِکِم
(دیوان: ۲۷۷)

اما نکته جالب توجه این است که غالباً تصویرسازی خاقانی از اصطلاحات نجومی با ترکیب‌سازی همراه است که یکی از شگردهای بیانی اوست؛ یعنی ساختن ترکیبات تصویری^۵، مثلاً در بیت:

کرده‌اند از زادهٔ مریخ عقرب خانه‌ای باز مریخ زحل خور در میان افشاندند
(دیوان: ۱۰۶)

سه ترکیب تصویری به کار رفته است: منظور از زادهٔ مریخ آهن است (مجاز به علاقهٔ دال و مدلول)، چون در نجوم احکامی آهن را به مریخ منسوب می‌دانسته‌اند (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۷۳). عقرب‌خانه استعاره از منقل و مریخ زحل خور استعاره از آتش است که زغال را می‌خورد. در این میان ترکیب تصویری «مریخ زحل خور» فنی‌تر و هنری‌تر است، زیرا خود مریخ به جهت رنگ سرخ آن استعاره از آتش است، از طرفی زحل هم به جای زغال به کار رفته است چون رنگ سیاه منسوب به زحل است (همان‌جا). یعنی در این ترکیب وصفی سه تصویر وجود دارد: مریخ به جای آتش (استعارهٔ مصرحه) و زحل به جای زغال (استعارهٔ مصرحه) در کل ترکیب هم استعارهٔ مکنیه دیده می‌شود، زیرا آتش به انسان یا حیوانی تشبیه شده است که آتش می‌خورد. تناسب بین کلمات مریخ، عقرب، زحل و خانه (در اصطلاح نجومی) نیز لطف مضاعفی به بیت داده است، عقرب نیز از نظر منجمان احکامی خانهٔ مریخ است (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۹۶). ضمن این که در ترکیب مریخ زحل خور نوعی پارادوکس هم دیده می‌شود.

جایگاه خاصی که خورشید در آسمان شعر خاقانی دارد و همواره از مطلع قصاید شاعر صبح نورافشانی می‌کند، خود بهترین گواه بر ذهن استعاره‌گرای شاعر شروان است. وجود بیش از صد استعاره و ترکیب تصویری از خورشید این «یکه‌سوار گردون» در شعر خاقانی جای هیچ شکی در قدرت ترکیب‌سازی و تصویرآفرینی او نمی‌گذارد. ترکیباتی مانند:

سلطان یک‌سواره گردون:

سلطان یک‌سواره گردون به جنگ دی بر چرمه تنگ بندد و هرا برافکند
(دیوان: ۱۳۶)

نان زرین:

چون پخت نان زرین اندر تنور مشرق افتاد نان سیمین اندر دهان خاور
(دیوان: ۱۸۶)

و استعارات و ترکیبات بکر و زیبای دیگری چون:

نارنج زر (۴۶)، یوسف زرین نقاب (۴۷)، خایه زرین (۴۷)، صدف آتشین (۴۷)،
زرین کاسه (۸۹)، سلطان فلک (۱۰۷)، شاه اختران (۱۰۷)، قنديل عیسی (۱۲۷)،
سلطان انجم (۱۷۶)، خسرو چین (۱۸۲)، زر سرخ سپهر (۱۸۳)، آینه آسمان (۱۸۴)،
سیماب آتشین (۱۸۶)، طاووس آتشین پر (۱۹۱)، دست موسی (۱۹۵)، عروس روز
(۲۱۵)، نان سفید فلک (۲۴۴)، بیضه زرین (۲۵۹)، زرین ترنج (۳۰۳)، زرین آبدستان
(۳۶۹)، شاه یک اسبه (۳۷۹)، خشت زر (۳۸۱)، طاس زر (۳۸۲)، آتشین کاسه (۳۸۴)،
زرین دهره (۳۹۰)، نقره خنگ (۳۹۲)، خوانچه زرین چرخ (۳۹۲)، آینه خاور (۴۰۰)،
زن رومی (۴۱۶)، آینه سکندری (۴۱۹)، شاهد طارم فلک (۴۱۹)، یوسف روز (۴۲۰).

با دقت در تشبیهات و استعاراتی که خاقانی برای خورشید به کار برده است،
می‌بینیم که در هر ترکیبی به یکی از ویژگی‌ها یا باورهای نجومی مربوط به خورشید
اشاره کرده است و گاه با تلفیق آن با اعتقادات دینی و اساطیری همراه با رعایت
تناسب‌های لفظی و معنایی چه استادانه گفته شکل‌گرایان روسی را درباره ادبیات و شعر
تأیید کرده است. گویی این نظریه ادبی - فرمالیسم - برای تحلیل اشعار شاعرانی چون
خاقانی مطرح شده است.

استفاده از ترکیبات تصویری در شعر خاقانی منحصر به خورشید نیست و تقریباً همه
بروج و سیارات و اصطلاحات و احکام نجومی را به نوعی به این حوزه کشانده است،

مخصوصاً ترکیبات تصویری و عددی که برای افلاک نه‌گانه و سیارات سبعة در دیوانش مشاهده می‌شود خود می‌تواند موضوع تحقیق مستقلی قرار گیرد که در این جا به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود:

نه گلشن (۲۷۸)، نه ایوان (۳۶۹)، نه پرده (۳۸۴)، نه شهر والا (۴۱۶)، نه قصر (۱۸۹)،
نه شهر علوی (۴۳۹)، نه پدر (۱۱۹)، نه صحیفه (۳۹۱)، نه رواق باستان (۱۰۹)، نه مقرنس
دوار (۲۰۱).

نیز:

هفت پرده (۱۰۹)، هفت خیمه فیروزه (۲۳۹)، هفت بانو (۳۷۰)، هفت خاتون
(۲۷۹)، هفت طارم (۲۸۴)، هفت چتر آبگون (۳۸۰)، هفت اژدها (۳۸۴)، هفت ایوان
(۱۳۱)، هفت دخمه خضرا (۱۳۲)، هفت طفل جان‌شکر (۶۵)، هفت مهر زرین (۸)،
هفت شمع بی‌دخان (۱۰۹).

باری استفاده خاقانی از اصطلاحات و احکام نجومی در مضمون آفرینی و
تصویرسازی به قدری گسترده است که بررسی کامل و تحلیل همه‌جانبه آن از حجم
دیوانش هم فراتر خواهد رفت و آنچه گفتیم مثنی است از خروار و اندکی است از
بسیار.

نتیجه

خاقانی در پایان دوره قصیده‌سرایی زندگی می‌کند، روزگاری که در قصیده نکته
ناگفته‌ای باقی نمانده است و شاعران در جست‌وجوی مضامین تازه برای ایجاد شیوه
تازه‌ای در شعرند؛ لذا شاعران این عصر، گرایش زیادی به استفاده از مضامین علمی و
دانسته‌ها و اطلاعات و فنون و صنایع روزگار خویش دارند. یکی از متداول‌ترین این
علوم، نجوم است و از آن‌جا که خاقانی با تمام ریزه‌کاری‌ها و ظرافت‌های این علم آشنا
بوده به بهترین وجه ممکن از اصطلاحات نجومی و فن تنجیم در تصویرسازی استفاده
کرده است. البته استفاده خاقانی از اصطلاحات و باورهای نجومی یک نوع استفاده

ابزاری برای تصویرگری است، لذا هر چند دامنه کاربرد علم نجوم در دیوان خاقانی بسیار گسترده است و از این حیث در میان تمام شاعران مقام اول را داراست، اما در همه جا هدف او مضمون‌سازی و تصویر آفرینی برای مدح و توصیف و یا بیان عواطف و احساسات شخصی اوست.

و اما استفاده خاقانی از اصطلاحات و احکام نجومی برای آفرینش هنری و تصویرسازی در شعر به صورت‌های مختلف در دیوان او جلوه می‌کند، از جمله:

- تصویراندیشی: در غالب موارد خاقانی مضمونی بسیار ساده و پیش پا افتاده را با تصاویری زیبا و متعدد به نمایش می‌گذارد؛ مثلاً با دیدن خمیدگی و چنبر کوس حاجیان، هر خمیدگی و چنبری را که در فلک و آسمان می‌شناسد به حوزه تصویر می‌کشاند. گاهی نیز اصطلاحات نجومی به کار رفته در شعرش برای تصویرسازی از نوع غیر مستقیم است، یعنی در وهله نخست معنای نجومی کلمات جلب توجه نمی‌کند، بلکه در ارتباط با سایر اجزای کلام و با توجه به معنای غیر مورد نظر بیت - ایهام تناسب - معنای نجومی در ذهن خواننده تداعی می‌شود.

- تلفیق تصویر با شگردهای بدیعی: کمتر تصویری را می‌توان در شعر خاقانی سراغ گرفت که با انواع صنایع و آرایه‌های لفظی و معنایی همراه نباشد. در بین آرایه‌های معنوی: غلو و اغراق، تضاد، انواع ایهام و تناسب، حسن تعلیل، استخدام و پارادوکس و از میان آرایه‌های لفظی: واج‌آرایی و انواع جناس از پرکاربردترین ترفندها و شگردهای بدیعی است که در تصویرگری‌های خاقانی با اصطلاحات و احکام نجومی خودنمایی می‌کند.

- درهم تنیدگی تصاویر: خاقانی که شاعری تصویرگرا و خلاق در آفرینش هنری است، ذهن وقاد و خاطر آبستنی دارد که هر دم تصویری نو می‌زاید و از تصویری به تصویر دیگر کشیده می‌شود. از طرفی چون خاقانی شاعری عالم و منجمی تواناست، غالب این تصاویر با صور فلکی و باورهای نجومی شکل می‌گیرد. گاه تراکم و ازدحام

تصویرها به حدی زیاد است که شعر را به نوعی معما تبدیل می‌کند، به عبارت دیگر بافت فشرده کلام و ازدحام تصاویر همراه با نازک‌اندیشی‌های عالمانه بزرگ‌ترین عامل دشواری شعر خاقانی است که در بسیاری از موارد شعرش را از حد اعتدال خارج کرده است.

- تصویرسازی به اقتضای حال: یکی دیگر از شگردهای خاقانی در تصویرسازی این است که گاه یک موضوع و پدیده واحد را بنا به اقتضای حال از جهات گوناگون مورد معاینه قرار می‌دهد و هر بار از زاویه‌ای خاص به گونه عکاسی ماهر از آن تصویربرداری می‌کند، آن هم از زاویه‌های کور و تنگی که به دید هر کس نمی‌آید، به عبارت دیگر تصاویر او در اوج بلاغت است.

- استعاره‌گرایی و ترکیبات تصویری: عصر خاقانی دوران رونق استعاره است و او خود یکی از بزرگ‌ترین شاعران استعاره‌گراست که توانسته است به مدد استعاره سخنان ساده و گاه مکرر خود را در صورت‌های فاخر و جذاب و نو بیان کند، گویی نظریه فرمالیست‌های روسی در شعر او مصداق واقعی خود را یافته است. وجود بیش از صد تعبیر، استعاره و ترکیبات تصویری از خورشید و دیگر سیارات سبعة و بروج فلکی در شعر او بهترین گواه بر قدرت ترکیب‌سازی و تصویرآفرینی شاعر شروان است. نکته مهم‌تر این که گاه با تلفیق این عناصر با اعتقادات دینی و اساطیری همراه با رعایت تناسب‌های لفظی و معنایی و شگردهای زیباسازی کلام چنان خواننده را مات و مبهوت می‌سازد که در برابر هنرنمایی و سحرآفرینی او سر تسلیم فرود می‌آورد و بر خودستایی‌های شاعرانه‌اش از نوع بیت زیر خرده نمی‌گیرد:

انوری کو یا معزی یا سنایی کین سخن معجزه است از هر سه گرد امتحان انگینخته

(دیوان: ۳۹۸)

پی‌نوشت

۱. استفاده فراوان مؤلف فرهنگ اصطلاحات نجومی از اشعار خاقانی در شواهد شعری که از نظر بسامد مقام اول را در فرهنگ مذکور دارد بهترین گواه این مدعاست (بهنام‌فر، ۱۳۷۲: ۲۷).

۲. برای آشنایی بیشتر با علم نجوم قدیم و بازتاب آن در شعر خاقانی مطالعه کتاب گران‌سنگ شرح مشکلات خاقانی، دفتر یکم، ثری تا ثریا، نوشته دکتر عباس ماهیار توصیه می‌شود. این کتاب ارزشمند علاوه بر ارائه اطلاعات لازم و مفید با بیانی روشن درباره نجوم قدیم و فن تنجیم بسیاری از مشکلات دیوان خاقانی را که از طریق استفاده از اصطلاحات نجومی ایجاد شده است شرح و توضیح می‌دهد و می‌تواند به عنوان منبعی معتبر برای فهم بهتر دیگر متون کلاسیک مورد استفاده قرار گیرد.

۳. با توجه به اجتماع ستارگان پروین و پراکندگی کواکب بنات‌النش شاعران و نویسندگان نوشته‌های منثور را به نعل و سروده‌های منظوم را به پروین تشبیه کرده‌اند (ماهیار، ۱۳۸۳: ۱۴۴). جهت تفصیل و مشاهده شواهد بیشتر ر.ک: همان: ۴۹ به بعد.

۴. البته نباید از نظر دور داشت که صور خیال از هر دستی در شعر خاقانی بازتاب گسترده‌ای دارد و نمونه‌های بدیع و فراوانی از انواع تصاویر در شعرش یافت می‌شود که خود گنجینه‌ای ارزشمند از تصاویر هنری است. همان گنجینه‌ای که بزرگان شعر و ادب فارسی نظیر حافظ از آن گوهرها برداشته‌اند و در سخنوری از آن بهره‌ها برده‌اند.

۵. برای توضیح بیشتر درباره ترکیب‌سازی خاقانی ر.ک: معدن‌کن، ۱۳۸۷: ۷ به بعد.

منابع

بهنام‌فر، محمد (۱۳۷۲) «بررسی عناصر و فرهنگ عامه در قصاید خاقانی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه آزاد اسلامی. واحد بیرجند.

بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۲) *التفهیم لاوائل صناعة التنجیم*. به کوشش جلال‌الدین همایی. تهران: بابک.

حمیدیان، سعید (۱۳۸۳) *سعدی در غزل*. تهران: قطره.

- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی نجار (۱۳۶۸) *دیوان*. تصحیح سید ضیاء‌الدین سجادی. چاپ سوم. تهران: زوار.
- خوارزمی، ابو‌عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۲) *مفاتیح‌العلوم*. ترجمه حسین خدیو جم. چاپ دوم. تهران: علمی و فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱) *نقد ادبی*. تهران: دانشگاه پیام نور.
- سجادی، سید ضیاء‌الدین (۱۳۸۲) *فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی*. چاپ دوم. تهران: زوار.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶) *صور خیال در شعر فارسی*. چاپ سوم. تهران: آگاه.
- _____ (۱۳۷۱) *مفلس‌کیما فروش*. تهران: سخن.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۳) *مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر پارسی*. چاپ چهارم. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۶) *بلاغت تصویر*. تهران: سخن.
- قاسمی‌پور، قدرت (۱۳۸۶) *درآمدی بر فرمالیسم در ادبیات*. اهواز: رشش.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۴) *رخسار صبح*. تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۸۶) *گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی*. چاپ دوم. تهران: مرکز.
- ماهیار، عباس (۱۳۶۹) «نگاهی به سوی اختران و افلاک». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*. سال بیست و سوم. شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان: ۵۹۳-۵۷۱.
- _____ (۱۳۸۲) *شرح مشکلات خاقانی*. دفتر یکم. *ثری تا ثریا*. کرج: جام گل.
- _____ (۱۳۸۸) *سحر بیان خاقانی*. چاپ سوم. کرج: جام گل.
- مصطفی، ابوالفضل (۱۳۶۶) *فرهنگ اصطلاحات نجومی*. چاپ دوم. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- معدن‌کن، معصومه (۱۳۷۲) *بزم دیرینه عروس*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ (۱۳۸۷) *جام عروس خاوری*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- نظامی عروضی (۱۳۶۴) *چهار مقاله*. به اهتمام محمد معین. چاپ هشتم. تهران: امیرکبیر.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۴) *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. چاپ سوم. تهران: توس.